

تطوّر مفهوم رکن رابع یا شیعه کامل در فرقه شیخیه

دکتر مسلم محمدی / استادیار دانشگاه تهران

محمد محمدی / دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه ادیان و مذاهب

چکیده

فرقه شیخیه در کنار توحید، نبوت و امامت، رکن رابع را یکی از اصول چهارگانه دین به شمار می‌آورد. مقصود از رکن رابع در این فرقه آن است که در میان شیعیان، همواره شیعه کاملی وجود دارد که واسطه فیض میان امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و مردم است. شیخ‌احمد احسایی، بنیان‌گذار و نخستین نظریه‌پرداز این فرقه، در چند فراز از سخنانش، به لزوم وجود فردی به‌عنوان رابط بین امام و خلق اشاره می‌کند؛ اما برخلاف ادعای شیخیه که معتقدند واژه رکن رابع در زمان شیخ‌احمد طرح و ارائه شده است، در سخنان او چیزی با این عنوان دیده نمی‌شود.

در این پژوهش خواهد آمد که حاج محمدکریم‌خان کرمانی، رهبر شیخیه کرمان، از مدافعان اصلی و حتی از مؤسسان اصل مجعول «رکن رابع» به شمار می‌آید. از این‌رو، در آثار وی بیش از دیگران از این مسئله دفاع شده است. در مقابل آن، فرقه شیخیه آذربایجان است که از مخالفان جدی این نگرش به شمار می‌آیند. قابل توجه آنکه در برخی منابع شیخیه از دو عنوان نجبا و نقبا به‌جای واژه رکن رابع استفاده شده که از نظر معنا مترادف و هم‌معنایند.

در پایان، از چند زاویه به نقد و تحلیل این بدعت پرداخته خواهد شد؛ هم از این جهت که در میان گرایش‌ها و انشعابات فرقه شیخیه، در این‌باره اختلافات اساسی وجود دارد، و هم از این زاویه که ایرادات متعددی بر هویت معرفتی آن وارد است.

کلیدواژه‌ها: فرقه شیخیه، رکن رابع، شیخ‌احمد احسایی، حاج محمدکریم‌خان کرمانی، شیخیه کرمان، شیخیه آذربایجان.

مقدمه

از آنجاکه بنیادی‌ترین اعتقاد فرقه شیخیه و فصل ممیز آن با دیگر فرقه‌ها و مهم‌ترین موضوع جنجال‌برانگیز در عقاید آنان، مسئله شیعه کامل و رکن رابع است، ضرورت دارد در پژوهشی جداگانه به بررسی نظریات انشعاب‌های گوناگون این فرقه در این زمینه پرداخته شود.

با توجه به اینکه ادعاهای علی‌محمد باب، از مسئله رکن رابع و شیعه کامل شروع شد، اهمیت بررسی این موضوع دوچندان می‌نماید.

هدف از پژوهش حاضر تبیین دو امر است: نخست بیان مهم‌ترین وجه تفاوت فرقه شیخیه با دیگر فرقه‌های مشابه، مانند بابیه و بهائیه در اصل رکن رابع؛ و دیگر آنکه رکن رابع، به‌ویژه تعبیر شیعه کامل، عنوان حقی است که اراده باطل از آن صورت گرفته است.

تاریخچه پیدایش

«پس از مرحوم سید کاظم رشتی، میان شاگردان او اختلاف شدید واقع شد؛ و علتش همان بروز عقیده باییت و رکنیت (ناطقیت) بود که چند نفر از شاگردان فرومایه آن مرحوم ابتکار نموده، هر یک به عنوان خاصی، نیابت خاصه را ادعا کردند و همه‌مه و غوغایی در جامعه تشیع انداختند». (احقایی، بی‌تا، ص ۵۴-۵۵)

به بیان دیگر، از رویدادهای مهم در فرقه شیخیه پس از درگذشت سید کاظم رشتی، ادعای جانشینی وی توسط میرزا علی محمد شیرازی، معروف به باب، و اعلام حمایت برخی از عالمان شیخی و شاگردان سید از او بود. این ادعا و اعلام حمایت، منشأ بسیاری از انحرافات عقیدتی و کفر و ارتداد رئیس گروه و طرفداران وی شده است. ادعای «شیعه کامل» یا «رکن رابع» و «ناطقیت» در میان فرقه شیخیه، زمینه‌ساز ادعای «باییت» و پذیرش آن از ناحیه برخی طرفداران این فرقه شد که خود، فرقه مستقل دیگری را تشکیل دادند و به نام «باییت» شناخته شده‌اند». (رضا نژاد، ۱۳۸۲، ص ۳۱-۳۲)

عبدالرسول احقایی در کتاب **حقایق الشیعه**، درباره آغاز پیدایش تفکر «رکن رابع» و مفهوم متصور از آن در نگاه فرقه شیخیه می‌گوید: اکثراً رکن رابع را به سید کاظم رشتی نسبت می‌دهند. مقصود از «رکن رابع»، آن است که در میان شیعیان، شیعه کاملی وجود دارد که واسطه فیض میان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مردم است. آنان اصول دین را چهار تا می‌دانند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع؛ اما معاد و عدل را از اصول عقاید نمی‌شمارند؛ زیرا اعتقاد به توحید و نبوت، خود مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم. چنان‌که ملاحظه شد، این عقیده برخلاف عقاید شیعه است و مسلمانان به‌طور عموم، معاد را از اصول دین می‌دانند. شیعه، به دلیل برداشت‌های نادرست برخی از متکلمان، به عدل الهی اهمیتی ویژه می‌دهد. طرح «رکن رابع» موجب اختلاف و انشعاب در شیخیه گردید و پس از اندکی، دستاویزی برای ادعایی دیگر شد.

یکی از عالمان و نویسندگان شیخیه احقاقیه، در کتابی به نام **حقایق شیعیان**، به تعریف و تمجید شیخ احمد احسائی پرداخته، اعتقادات باطلی را که بدو منسوب است، انکار کرده و بر این عقیده است که دشمنان شیخ، به وی نسبت‌های ناروا داده‌اند و ساحت شیخ از هرگونه عقیده خلاف مشهور بزرگان شیعه مبراست. وی انحراف فکری به‌وجود آمده پس از سید کاظم رشتی را به برخی از شاگردان فرومایه سید نسبت می‌دهد و مدعی است که شیخ و سید و طرف‌داران حقیقی آنان، از این‌گونه ادعاها بیزارند؛ و در حقیقت، خود علمای شیخیه بودند که به جنگ مدعیان «رکنیت» یا «ناطقیت» و «باییت» رفته‌اند. (احقایی، بی‌تا، ص ۵۴-۵۵)

به اعتراف این نویسنده شیخی مسلک نیز شاگردان سید کاظم - که شیخی بودند - بستر پیدایش باییت و رکنیت شده‌اند. (رضا نژاد، ۱۳۸۲، ص ۳۱-۳۲)

فرقه‌های شیخیه

پیروان فرقه شیخیه پس از مرگ شیخ احمد احسائی، پیرامون سید کاظم رشتی گرد آمدند. با مرگ سید کاظم رشتی، بر سر جانشینی او اختلاف شد و این فرقه به گروه‌هایی مانند کریمخانیه و باقریه تقسیم شد.

شیخیه کرمان

اندکی پس از مرگ سید کاظم، بر سر جانشینی او اختلاف شد. در این میان، یکی از شاگردان وی به نام محمد کریم خان کرمانی (۱۲۲۵-۱۲۸۸ق) با توجه به موقعیت ویژه‌ای که داشت، مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند. وی که در واقع، هم شاگرد شیخ احمد بود و هم شاگرد سید کاظم، سومین رهبر این فرقه به شمار می‌آید.

از ویژگی‌های برجسته او در میان شاگردان سید کاظم، نزدیکی او به دربار قاجار بوده است؛ زیرا پدر او، ظهیرالدوله، پسرعمو و داماد فتحعلی‌شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده است. ظهیرالدوله از دوستداران شیخ احمد احسائی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد نقش مهمی داشته است. از این‌رو، محمد کریم خان، با عنایت به این موقعیت ویژه، توانست برای این فرقه جایگاهی محکم فراهم کند و به تبلیغ آن پردازد. (کرین، ۱۳۴۶، ص ۵۹)

طرفداران محمد کریم خان به «شیخیه کرمانیه» یا «کریمخانیه» معروف‌اند. مرکز شیخیه در زمان او کرمان بود؛ ولی وی مبلغانی را برای تبلیغ شیخیه به شهرهای مختلف فرستاد.

شیخیه آذربایجان

در آذربایجان ایران، عالمان بسیاری به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد پرداختند. مهم‌ترین طایفه‌های آنان عبارت‌اند از: خاندان‌های حجة الاسلام، ثقة الاسلام و احقاقی. در ادامه به معرفی این خاندان‌ها می‌پردازیم.

۱. **خانواده حجة الاسلام:** بزرگ این خاندان، میرزامحمد مامقانی، معروف به حجة الاسلام (م ۱۲۶۹ق) است. او نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی مدتی شاگرد شیخ احمد احسائی بود و از او اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده وی در تبریز شد. او همان شخصی است که ضمن باطل خواندن ادعاهای علی محمد باب، برائت فرقه شیخیه آذربایجان را از بدعت به وجود آمده به دست او اعلام، و حکم تکفیر و اعدام وی را در تبریز صادر کرد. (همان)

۲. **خاندان ثقة الاسلام:** دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده ثقة الاسلام است. میرزاشفیع تبریزی معروف به ثقة الاسلام، بزرگ این خاندان و از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده است. فرزند او، میرزاموسی ثقة الاسلام، از علمای شیخیه تبریز بود که در سال ۱۳۳۰ق به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روس‌ها، به دست روس‌های تزاری، در تبریز به دار آویخته شد. (همان)

۳. **خاندان احقاقی:** بزرگ این خاندان، میرزامحمدباقر اسکویی (۱۲۳۰-۱۳۰۱ق)، از شاگردان میرزااحسن، مشهور به گوهر (۱۲۶۶ق)، بود. وی از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و استاد پسران سید کاظم در کربلا بود که پس از درگذشت سید کاظم ادعای جانشینی او را کرد.

فرزند میرزامحمدباقر، میرزاموسی احقاقی (۱۲۷۹-۱۳۶۴ق) از علما و مراجع شیخیه است و در کتاب خود به نام **احقاق الحق و ابطال الباطل** عقاید شیخیه را به تفصیل بیان می‌کند. پس از نگارش این کتاب، او و خاندانش به احقاقی مشهور شدند. او در این کتاب به انتقاد و ابطال برخی از آرای شیخیه کرمان و محمد کریم خان پرداخته است. (احقاقی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۷-۲۲۳)

شیخیه باقریه

فرقه «باقریه» به پیروان میرزامحمدباقر خندق آبادی دُرچه‌ای - که بعداً به میرزاباقر

همدانی معروف شد - اطلاق می‌شود. وی نماینده حاج محمد کریم خان در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت. میرزا محمدباقر دارای تألیفات متعددی است. او با میرزا ابوتراب، مجتهد شیخیه کرمان، و عده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نائین، اصفهان، بیابانک، جندق و همدان، پیروانی به دست آوردند و سلسله باقریه را در همدان تأسیس کردند. (رضانژاد، ۱۳۸۲، ص ۵/مشکور، ۱۳۷۲، ص ۹۷-۹۸)

جایگاه رکن رابع از نظر شیخیه

برخی از نویسندگان شیخیه، باور به رکن رابع را فراتر از این فرقه دانسته، به ادیان و انبیای گذشته برمی‌گردانند. به تعبیر کتاب فهرست کتب مشایخ، «مسئله رکن رابع»، برخلاف باور برخی از افراد، اعتقاد شیخ و سید - اعلی الله مقامهما - نیست و اختراع مرحوم آقا - اعلی الله مقامه - است و ما را رکنیه نام نهاده‌اند». (ابراهیمی، ۱۳۳۴ق، ص ۷۵) افزون بر این شخص، حاج محمد کریم خان ادعایی بالاتر می‌کند و می‌گوید: «رکن رابع از اختراعات شیخ و سید نیست؛ بلکه از آنجاکه آنها این را تنقیح کرده و بیشتر توضیح داده‌اند، به نام آنها و «شیخیه» معروف گردیده است؛ والا امری جدید نیست و اختراع شیخیه نیست. مثل اینکه می‌گویند: «حکمت ملاصدرا»؛ حکمت همیشه بوده است، ولی به خاطر نوعی بیان و منقح کردن آن، به ملاصدرا نسبت داده شده است...». (کرمانی، بی تا، ص ۲۵)

آنچه مهم است، مفهوم رکن رابع است که در چند جا از آثار و عبارات شیخ احمد هم وجود دارد؛ اگرچه او اصطلاح رکن رابع را به کار نبرده است و این واژه را در آثار او نمی‌توان پیدا کرد، ولی او در شرح زیارت «جامعه کبیره» مسئله‌ای را بیان می‌کند که باعث تعریف «رکن رابع» توسط جانشینان کرمانی او می‌شود. (احسائی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۲۴)

مستشرق فرانسوی، هانری کربن، که از علاقه‌مندان به این فرقه بوده است، در دفاع از این ایراد و در پاسخ به کسانی همچون میرزاموسی اسکوئی، از علمای شیخیه آذربایجان، که حاج محمد کریم‌خان را مبدع رکن رابع می‌دانند (اسکوئی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲) گفته است: «اینکه کسانی ادعا کرده‌اند رکن رابع از مخترعات محمد کریم کرمانی است، به دو دلیل اشتباه کرده‌اند: ۱. کتاب‌های سید و شیخ‌احمد را که ببینیم، معلوم است آنها هم به رکن رابع اعتقاد داشته‌اند؛ ۲. دو دستخطی که از سید کاظم به حاج محمد کریم‌خان است و مأموریت او را روشن ساخته است». (طبری، ۱۳۸۷، ص ۵۶) همین نگاه را در بیان مخالفان شیخیه هم می‌بینیم؛ برای نمونه، سید مهدی قزوینی در کتاب **بوار الغالین** می‌گوید: از جمله عقاید شیخیه، لزوم مردی عالم به همه اشیا در هر زمان... این چنین نیست که این قول از اختراعات محمد کریم‌خان باشد، بلکه آن را از آموزه‌های شیخ‌احمد و سید رشتی گرفته‌اند. (قزوینی، بی‌تا، ص ۱۶۹-۱۷۰)

ماهیت رکن رابع

موضوع اصلی بحث در این تحقیق، ماهیت معرفتی رکن رابع است که شاهکار تفکری شیخیه به شمار می‌آید. رهبران شیخیه در دوره‌های مختلف، تعبیر گوناگونی در این باره ارائه کرده‌اند.

در این بخش ابتدا تعریف عام و مشهوری از این مسئله طرح می‌شود. در ادامه، با رویکرد تطور مفهومی و تغییرات ماهوی رکن رابع، به مهم‌ترین تعریف‌های عالمان شیخی مسلک در این زمینه پرداخته خواهد شد.

رکن رابع از نگاه فرقه شیخیه، انسان کامل و مقرب درگاه الهی است که در حقیقت، جلوه و تجسم خداوند در زمین است. به تعبیر یکی از شیخیه‌پژوهان، «رکن رابع یعنی لزوم وجود رجل واحد ناطق غیر إمام الزمان فی کل عصر و أوان. یعنی يجب أن يكون في كل عصر رجل كامل من جميع الجهات غير إمام الزمان عالم بكل

العلوم و متصرف فی الكون و واسطة بین الإمام والرعية فی ایصال الفیوضات الكونیه والشریعیة من الإمام إلى محاله من الخلق ومرجع لتمام المخلوقات من جمیع المراتب، ولا يجوز لأحد من العلماء مع وجوده ادعاء استقلال و اجتهاد...»؛ (العشوان، بی تا، ص ۱) یعنی لزوم وجود شخص واحد و ناطقی غیر امام زمان در هر زمان. و واجب است در هر عصری، مرد کاملی از همه جهات غیر از امام زمان باشد که عالم به همه علوم و متصرف در عالم هستی و واسطه بین امام و مردم در رساندن فیوضات کونیه و شرعیه از امام به مردم باشد. او مرجع برای تمام مخلوقات است در تمام مراتب. و با وجود این شخص، شخصی از علما حق ادعای مستقل و اجتهاد ندارد.

البته این اصطلاح در برخی دست‌نوشته‌های شیخیه، با تعبیرات دیگری هم وارد شده است؛ مانند: نقبا، نجبا و باب. در برخی منابع آمده است: «مرادفات هذا الركن: الناطق الإمام، النائب الخاص، الشيخ و السلطان، الحاكم، الإمام الناطق، الباب الركن، الحجة الكلية، المولى وغيرها». (همان) الفاظ دیگری که به این معنا آمده‌اند، عبارت‌اند از: ناطق امام؛ نائب خاص؛ شیخ و سلطان؛ حاکم؛ امام ناطق؛ باب رکن؛ حجت کلی؛ مولى؛ و معناهای دیگر.

البته شیخیه با این ادعا که مراد از رکن رابع، علمای شیخیه‌اند، به مبارزه برخاسته و خود را از این کلام بریء دانسته‌اند. صاحب فهرست، در این زمینه در دفاع از شیخیه می‌گوید:

می‌خواهند بر ضد ما تحریک بکنند و دشمن تراشی بکنند و می‌گویند: شیخیه منظورشان این است که شخص بزرگ و عالیشان، نجیب یا نقیب یا باب خاص امام و ناطق واحد است و رکن رابع همان است. نه والله؛ و خدای یکتا و جمیع انبیا و ملائکهٔ پروردگار شاهدند که منظور این نیست و نبوده؛ و قصد دشمنان تحریک است؛ اما رکن رابع که عرض شد، همهٔ دوستان آل محمد - علیهم‌السلام - و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها، معرفت همهٔ آنها از رکن رابع است؛ و چه مانع است

که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد؛ بلکه به هر یک از علمای حقه از باب مبالغه رکن رابع بگویی، جایز است؛ مثل اینکه می‌گویی «زید عدل». و اما اینکه مراد ما و مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - این بوده که عالم شیخی، یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام - علیه السلام - و همان ناطق واحد است، به خدا قسم که منظور این نبوده و نیست و تهمت و افترای صرف است و هیچ وقت همچو نیتی نداشته‌اند. (ابراهیمی، بی‌تا، ص ۴۹)

دیدگاه شیخ احمد احسائی

شیخ احمد، در مقام نظریه پرداز و رهبر شیخیه، در چند فراز از سخنانش به لزوم وجود فردی رابط بین امام و خلق اشاره می‌کند؛ ولی برخلاف ادعای شیخیه، واژه رکن رابع در زمان وی طرح و ارائه نشده است و در الفاظ او چیزی با این عنوان دیده نمی‌شود. برای نمونه، شیخ در شرح زیارت جامعه کبیره، در فقره «...و شاهدکم و غائبکم» می‌گوید: «منظورم از شاهد، یازده امام، و غایب، امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است؛ یا منظور از شاهدکم، ناطق از شما می‌باشد یعنی قطب، آن زمان که محل نظر خداوند در جهان است... و منظور از غائبکم، امام صامت است؛ و هر زمان لازم است که ناطق و صامتی باشد؛ لابد لکل زمان من ناطق و صامت...» (احسائی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۲۴)

اما همین تعابیر و مشابه آن از شیخ احمد، پایه مباحث «رکن رابع» در میان شاگردان وی قرار گرفت. حتی بحث «ناطق واحد» که حاج محمدخان آن را مطرح کرد، بر پایه همین اعتقادات و بیانات شیخ احمد درباره لزوم وجود ناطق و صامت در هر زمان است و حاج محمدخان به شرح و بسط آن پرداخته است؛ اما به هر حال، عبارت «رکن رابع» در آثار شیخ احمد وجود ندارد و تنها تعاریف و مفهوم آن در آثار وی دیده می‌شود. (حسینی، ۱۳۹۰، ص ۵۸)

دیدگاه سید کاظم رشتی

سید کاظم در دستخطی به حاج میرزا حسن گوهر، یکی از علمای سلسله شیخیه، مرقوم داشته‌اند: «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون تعاونوا علی البر والتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم و لیکن الاعتماد علی الله والثقة بالله و التوکل علیه ولا تجزعوا عند النوائب و لا لتواتر المصائب فان الله سبحانه جعل ظهور تشیید هذا الرکن الاعظم الذی هو الرابع من الارکان و...». (ابراهیمی، ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۴۳) وی در دستخط دیگری که در کتاب فهرست مشایخ موجود است، رکن رابع را چنین معرفی می‌کند:

...هذه مقامات اول الرکن الرابع یجری فیها کما جری علی اول الرکن الاول والثانی والثالث ولن تجد لسنة الله تبديلا فإن ارکان الايمان اربعة لا يتم الا بها و کل رکن له احکام خاصة متطابقة مع غيره من الارکان فالرکن الاول لا اله الا الله والثانی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و الثالث امیر المؤمنین و اولاده الاحد عشر و فاطمة الصديقة اولیاء الله و الرکن الرابع اوالی من والوا و اعادى من عادوا انظر حکم اوایل هذه الارکان الثلاثة من وقوع الشدة والمحنة و الابتلاء لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة فکذلک حکم اول الرکن الرابع...» (همان)

از جمله معانی که برای رکن رابع در بیانات سید کاظم رشتی به چشم می‌خورد، معنای تولی و تبری است؛ از جمله در کتاب شرح قصیده به همین معنا به کار رفته است. (رشتی، ۱۳۷۱ق، ص ۱۸۲)

دیدگاه حاج محمد کریم خان

حاج محمد کریم خان کرمانی، رهبر شیخیه کرمان، یکی از مدافعان اصلی مسئله «رکن رابع»، و به ادعای منکران این نظریه، پدیدآورنده این اصل می‌باشد. وی در آثار خود

بسیار به این موضوع پرداخته و از آن دفاع کرده و چند اثر اختصاصاً در این باب نگاشته است. او درباره سابقه تاریخی و جایگاه اصول‌الدین در ادیان گذشته و تعداد آنها می‌گوید:

... پس چهار امر در اینجا پیدا شد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد:

اول، خداوند عالم، که خالق ماست از عدم، و رازق و مالک ماست؛

دوم، حجت او و خلیفه او در میان خلق، که می‌تواند از او بگیرد و به ما برساند و پیغام آور اوست به سوی خلق؛

سوم، ولی عهد آن پیغمبر، که او را جانشین و قائم‌مقام خود می‌کند در رحلت خود و بعد از خود؛ همچنین جانشینان ایشان در هر عصری که همه باید معصوم و مطهر باشند. ایشان حجت‌های آن پیغمبرند بر عباد؛

چهارم، روایان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم؛ ایشان حجت‌های ولی عهد هستند بر سایر ضعفا که دسترس ندارند که به خدمت ولی برسند. (کرمانی، بی‌تا، ص ۴)

محمد کریم خان کرمانی رکن رابع را منحصر به اسلام و شیعه نمی‌داند؛ بلکه پا را فراتر گذاشته، این اصل را مختص به همه ادیان می‌داند. وی با این بیان، رکن رابع را در اسلام ثابت شده می‌داند و خود را از این اتهام که مبدع رکن رابع است مبرا می‌کند. او در این زمینه می‌گوید:

و مدار تدین و دین، بر معرفت این چهار است؛ خواه ملت آدم باشد یا ملت نوح یا ابرهیم و موسی و عیسی و خاتم - صلوات الله علیهم - یا غیر ایشان. در هر مذهبی و دینی، این چهار امر را باید شناخت؛ والا انسان به آن مذهب متدین نیست. و اگر از علمای هر ملتی، از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید، می‌گویند که معرفت این چهار واجب است و این چهار، چهار رکن دین اند که اگر یکی نباشد، بنیاد دین منهدم می‌شود. (همان)

وی در ارشاد العوام ظهور رکن رابع را قابلیت و درک مردم می‌داند. از این رو، تا مردم به مقام خاصی نرسند و ادراک آنها زیاد نشود، رکن رابع خود را ظاهر نمی‌کند. وی در این زمینه می‌گوید:

تو بین که اول توحید در عالم پهن شد. بعد از آن، نبوت آشکارا گشت و آن، بعد از آنی بود که ادراک مردم زیاد گشته بود؛ و بعد از آن، ولایت آشکارا گشت و آن، بعد از آن بود که فهم مردم بیشتر شد؛ و بعد از آن، سر رکن رابع و شرط ثالث پیدا شد، بعد از آنکه قابلیت مردم زیادتر شد و ادراک ایشان بالاتر رفت. پس معاینه دیدی که اول توحید آشکارا شد؛ بعد نبوت؛ بعد ولایت؛ بعد رکن رابع. پس معلوم شد که رکن رابع اول بوده که آخر پیدا شده؛ و اگر کسی در این بیان خدشه گیرد، خدشه بر خاتم بودن پیغمبر هم - صلی الله علیه و آله - باید نعوذ بالله بکند. پس به‌طور حقیقت، اول رکن رابع است که محبت باشد با اولیای خدا و بغض با اعدا؛ و دویم ولایت آل محمد است - صلی الله علیه و آله -؛ سیم نبوت است؛ و چهارم توحید. آیا نمی‌بینی که جمعی از مردم توحید دارند و نبوت ندارند، و ایشان مقام پست دارند؛ و جمعی که نبوت هم دارند و ولایت ندارند؛ اینها بدترند از طایفه اول؛ و جمعی دیگر که چهارم را ندارند و باقی را به ظاهر دارند؛ البته بدترند از سابقین. و معلوم است که هرچه انسان مرتبه‌ای از ایمان را قبول می‌کند، کامل‌تر می‌شود. پس اهل فؤاد کسی است که همه مرتبه‌های ایمان را دارد؛ و چون اهل فؤاد بود، همه را قبول کرد. (کرمانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶)

محمد کریم‌خان، خود را از این اتهام که مخترع این اصل باشد، بری می‌داند. وی در این باره می‌گوید: «...بر این رکن رابع، اساس عالم و بنیاد عیش بنی آدم است؛ و فریضه در جمیع شرایع، از شرع آدم تا خاتم بوده و امر تازه‌ای نیست که اختراعی تازه شده باشد و بدعتی در مذهب و ملت پیدا شده باشد...». (کرمانی، ۱۳۶۸، ص ۲)

حاج محمد کریم‌خان در بیانات و تعبیرات خود رکن رابع را به معانی گوناگونی

به کار برده است. یکی از این معانی تولی و تبری است:

... (هر) که با دوست تو دوست باشد و با دشمن تو دشمن. و دشمن توست آن کس که با دوست تو دشمن باشد و با دشمن تو دوست. پس بالبداهه دوست علی - علیه السلام - کسی است که دوستان علی را دوست دارد و دشمنان علی را دشمن؛ چنان که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: دوست دار دوستان علی را، اگر چه کشته پدر و پسر تو باشند؛ و دشمن دار دشمنان علی را، اگر چه پدر و پسر تو باشند. پس، از این جهت گفتیم ایمان چهار رکن دارد و رکن چهارم آن، دوستی دوستان خداست و دشمنی دشمنان خدا. (همان، ص ۷)

معنای رکن رابع، ولایت اولیاء الله و براءت از اعداء الله است... معرفت به خدا و رسول و ائمه علیهم السلام واجب است و نمی شود دوستان آن را دوست نداشت یا دشمنان آن را دوست خود گرفت. (همان، ص ۲۳)

با توضیحات دیگر معلوم می شود که این تولی و تبری، شناخت شیعه کامل یا همان مجتهد جامع الشرایط است. بنابراین، مسئله اختصاصی تر است و مصداق آن تمام شیعیان نیست: «اصول دین که باید دانسته شود و تقلیدی نیست، از نظر شیخیه چهار اصل است: ۱. شناخت خدا؛ ۲. شناخت پیامبران؛ ۳. شناخت ائمه اطهار علیهم السلام؛ ۴. شناخت شیعه کامل». (کرمانی، ۱۳۸۰ ق، ص ۱۶۸)

«از جمله چیزهایی که تقلید در آن جایز نیست، معرفت فقیه عادل جامع الشرایط است که رکن چهارم دین است». (همان، ص ۱۸۰)

از سوی دیگر، حاج محمد کریم رکن رابع را مسئله اختصاصی شیعه نمی داند؛ بلکه آن را مختص به همه مذاهب و ادیان می داند:

... بر این رکن رابع، اساس عالم و بنیاد عیش بنی آدم است؛ و فریضه در جمیع شرایع از شرع آدم تا خاتم بوده و امر تازه ای نیست که اختراعی تازه شده باشد و بدعتی در مذهب و ملت پیدا شده باشد. (کرمانی، ۱۳۶۸، ص ۲)

این معرفت فقیه و وجوب آن، از مسائل اتفاقی شیعه و سنی؛ است بلکه جمیع ملت‌ها، حتی یهود و نصاری، اتفاق دارند... حال این فرد را فقیه و مجتهد بگوییم یا مثل اخباریین، بصیر یا مستبصر بنامیم، فرقی در معنا نمی‌کند؛ و چون ما خود صاحب علم و اصطلاح خاصی هستیم، آن را رکن رابع اصطلاح کردیم. (کرمانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۱)

در این تعبیر روشن می‌شود که مراد از رکن رابع، معرفت، محبت و پیروی از مجتهدین زمان غیبت است؛ نه آن معنای گسترده‌تولی و تبری نسبت به شیعیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام؛ چنان‌که تصریح می‌کند: «بر همه واجب است چهار رکن را بشناسند؛ اول خدا؛ دوم پیامبر؛ سوم امام؛ چهارم مجتهدی را تقلید کنند که احکام آل محمد علیهم‌السلام را برای عوام بیان نماید و آن مجتهد، حجت ائمه است بر مردم». (کرمانی، بی‌تا، ص ۱۸)

حاج محمد کریم خان در تبیین مسئله، با را فراتر می‌گذارد و در مقام اثبات لزوم و وجوب وجود رکن رابع، به شرح سلسله‌ابلاغ شرع از خدا تا مردم می‌پردازد. وی در جلد چهارم ارشاد العوام، حدود پانصد صفحه به بیان همین موضوع اختصاص داده و با ادله قرآنی، روایی و عقلی و... به اثبات لزوم وجود نقبا و نجبا پرداخته است. او پس از بحث مفصل در این باره نتیجه می‌گیرد: «خدا احکام را به پیامبران ابلاغ می‌نماید و ایشان به مردم ابلاغ می‌کنند؛ و هر پیامبری وصی و جانشینی دارد که او هم در ابلاغ فرامین آن پیامبر می‌کوشد؛ و آن وصی هم یارانی خاص دارد تا نماینده او در بین مردم باشند. در زمان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم وجود این نقبا و نجبا لازم است و آنان واسطه بین امام و خلق می‌باشند؛ زیرا حجت غایب کافی نیست». (کرمانی، ارشاد العوام، ج ۴، ص ۲۵)

معرفت توحید، معرفت مقام نبوت به‌طور عام و به‌خصوص نبوت پیامبر آخرالزمان، و بالاخره معرفت حضرت فاطمه علیها‌السلام و دوازده امام، سه اصل لازم دین

کامل است. اما این بنا نمی‌تواند بدون رکن چهارم بر پا باشد. دوستی و اتحاد با تمام دوستان این بزرگواران، و بریدن از تمام کسانی که از ایشان بریده‌اند، و با آنها در هیچ چیز شرکت نکردن، به عبارت مختصر و مفید، تولی و تبری، رکن چهارم بنای ایمان است. (کرین، ۱۳۴۶، ص ۱۰۴)

ارتباط رکن رابع با مفهوم نجبا و نقبا

در برخی منابع شیخیه، ابتدا از لفظ نجبا و نقبا به جای رکن رابع استفاده شده است. در این باره حاج محمد کریم خان در *ارشاد العوام* می‌گوید:

می‌توان گفت که پیغمبران شاهدند بر خلق؛ چراکه شهادت نقبا شهادت ایشان است. و همچنین توان گفت که نقبا شاهدند بر خلق؛ چراکه شهادت نجبا شهادت ایشان باشد. و همچنین توان گفت که نجبا شاهدند بر خلق؛ چراکه شهادت اعضا و جوارح ایشان شهادت نجبا باشد. به طوری که دانستی، پس همه آنها حکام باشند و اعضا و جوارح، شاهد ظاهری... (کرمانی، *ارشاد العوام*، ج ۲، ص ۱۶۹)

وی انسان‌ها را به طبقات مختلف دسته‌بندی می‌کند و جایگاه نقبا را بعد از انبیا، و جایگاه نجبا را پس از نقبا می‌داند. بعد از ایشان نوبت به علما و عوام مردم می‌رسد: «پس اول کسی که در این عالم اجابت کرد، پیغمبران بودند؛ به ترتیبی که ذکر شد در عالم خودشان؛ و بعد از ایشان نقبا اجابت کردند؛ و بعد از ایشان نجبا اجابت کردند؛ و بعد از ایشان علما اجابت کردند؛ و بعد از ایشان صلحاء و عباد اجابت کردند؛ و بعد از ایشان سایر مردمان هر یک به قدر هوش خود اجابت کردند.» (همان، ج ۲، ص ۲۲)

محمد کریم خان درباره وجود نقبا و نجبا تا حدی مبالغه کرده و وجود آنها را به عصر خاصی منحصر نکرده است؛ بلکه آن را از ضروریات هر عصر و از عنایت‌های خدا بر انسان‌ها می‌داند: «در هر عصری انبیا بودند و نقبا و نجبا یافت می‌شدند. پس

چنان‌که وجود انسان‌ها خلاف عادت ملک است، همچنین وجود نقبا و نجبا خلاف عادت بنی آدم است. پس خود وجود ایشان خارق عادت است و از جمله غرایب است. و باز در میان ایشان هم یک‌پاره عنایت‌های دیگر یافت می‌شود که آن خاص‌تر از عنایت نوع نجبا و نقباست». (همان، ج ۲، ص ۷۲)

وی پس از اثبات اینکه در هر عصر، نقبا و نجبا وجود دارند، لزومی برای شناخت و معرفی آنان به مردم نمی‌داند و ظهور آنان را به مصلحت موکول می‌کند. اگر مصلحت اقتضا کند، آنان خود را معرفی می‌کنند و اگر مصلحت نباشد، در خفا باقی می‌مانند؛ ظهور و خفای اولیا بر حسب مصالح زمان است و اگر مصلحت اقتضا نکند ظهور ولی را، پنهان می‌ماند؛ همچنان‌که بعد از حسن بن علی عسکری - علیهماالسلام - مصلحت اقتضا کرد که «حجت» پنهان باشد. پس پنهان شد؛ ولی زمین خالی از حجت نمی‌ماند. (کرمانی، ۱۳۵۱، ص ۷۱)

پس از ایشان (خداوند)، پیغمبران و اوصیای ایشان - علیهم‌السلام - هستند. نور ایشان زیاده از خود ایشان است و به قدری است که هر کس در زیر پای ایشان است، به نور ایشان روشن است؛ زیرا که از نور ایشان خلق شده‌اند؛ و ایشان هم به قدر قوت نور خود، هر یک هادی خلق هستند و تفاوت علمشان به قدر تفاوت نور ایشان است. و پس از ایشان، نقبا و نجبا هستند که ایشان علمای امت می‌باشند بعد از پیغمبران، و شروط اقرار به انبیا هستند؛ و ایشان هادیان خلق‌اند بعد از آقایان خود؛ و به منزله پیغمبران می‌باشند در میان خلق، و هادی و معلم خلق می‌باشند. و پس از ایشان، سایر علمای ظاهری، و حکمای ظاهری ایشان هم معلمان و هادیان خلق‌اند، هر یک به قدر قوت نور خود. و بعد از ایشان، طلاب علوم آل محمد - علیهم‌السلام - و محبان علم، که عمر خود را صرف در طلب علوم و تعلیم مقدمات آن، به‌طوری که از آل محمد - علیهم‌السلام - رسیده است، می‌نمایند. و پس از ایشان، تابعان علما که مسائل دین خود را از علما اخذ می‌کنند، به قدر کفایت خود و عیال خود. (کرمانی، ارشادالعوام، ج ۲، ص ۲۱۵)

مراتب نقبا و نجبا

نقبا و نجبا در یک مرتبه نیستند؛ بلکه آنان نیز مراتب گوناگونی دارند و هر یک بر دیگری برتری دارد. در یک تقسیم، این دو به کلی و جزئی تقسیم می‌شوند: «برای اولیا دو مرتبه است: نقابت و نجابت؛ و برای هر یک از این دو مرتبه، دو مقام است: کلی و جزئی. پس مثل نقبای کلین، در عالم عرش است؛ و مثل نجبای کلین، کرسی است؛ و مثل نقبای جزئین، آفتاب است؛ و مثل نجبای جزئین، افلاک شش‌گانه است.» (کرمانی، ۱۳۵۱، ص ۷۱)

در هر یک از این دو مقام، کسی باید جانشین شود که اهلیت این جایگاه را داشته باشد. نجیب نمی‌تواند به‌جای نقیب بنشیند؛ بلکه فقط می‌تواند جانشین نجیب شود. مراتب دیگر نیز همین‌گونه است: «پس به‌جای نقیب نمی‌نشیند، مگر نقیب؛ و نجیب جانشین او نمی‌شود، مگر نجیب؛ و نایب باید از جنس منوب‌عنه باشد؛ والا به‌جای او نمی‌ایستاد و سد ثلمه او را نمی‌کرد؛ و از این جهت است که واجب است وصی از جنس نبی و طینت او باشد.» (همان، ص ۷۲)

خلقت نقبا و نجبا، منتهای هدف خلقت دانسته شده است و اگر کسی به این مقام نائل نرسد، ناقص است و به مقام معرفت و منتهای مقصود خلقت نرسیده، و کسی جز نقبا و نجبا خدا را حقیقتاً عبادت نمی‌کند:

غرض پروردگار از تعلق مشیت او به خلق، ایجاد اهل معرفت است، نه غیر آنها؛ و هیچ قبضه‌ای را برای خلق نمی‌گیرد، مگر برای اینکه اهل معرفت باشد؛ الا اینکه چون ایجاد پروردگار با اسبابی است که دایر بر فاعل و قابل است، که هر دو با سر اختیار خداداده توأم هستند، هر قبضه‌ای در تحت معالجه و تدبیر واقع می‌شود که در نتیجه از اهل معرفت بشود. پس اگر در اثنای طی مراحل به مانعی برخورد، می‌ایستد و به منتهای غایت مقصود که برای آن گرفته شده بود، نمی‌رسد. پس ناچار در هر عصری، بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف، و به حقیقت عبادت

بندگی نماید، باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او، عیش سایر خلق برقرار بماند. (همان، ص ۶۱)

ایشان نزدیک‌ترین خلق‌اند به خدای سبحانه؛ زیرا که ایشان واصل شده‌اند به اعلی درجات ایمان که جزای آن منتهای نزدیکی است. پس ایشان‌اند سابقان مقربان و اصحاب زلفی و منزلت؛ و ماسوای ایشان دون ایشان هستند، برحسب درجه و سبقت و تأخر هر یک در اجابت و ایمان. پس نمی‌رسد فیض به آنها که دورند، مگر به واسطه نزدیکان؛ و فیضی که به دوران می‌رسد به واسطه نزدیکان، از جنس فیض نزدیکان نیست؛ بلکه آنچه به نزدیکان می‌رسد، خالص و صافی، و لب آن از خودشان است؛ و قشور و اکدار آن به واسطه آنها به دوران می‌رسد که مشوب است. (همان، ص ۶۲)

نقبا و نجبا را سابقون، معدن هر فیضی، اول و آخر هر خوبی، و حتی مصداق واقعی تولی و تبری دانسته‌اند. خلاصه اینکه هدف نهایی از خلقت جهان آفرینش، همین دو مقام معرفی و اطاعت از ایشان فریضه، و مخالفت با ایشان اطاعت از شیطان دانسته شده است:

هیچ فیض نمی‌رسد به خلق، مگر به واسطه سابقین، و برکتی و نعمتی و خیری نازل نمی‌شود، مگر به سبب ایشان؛ و ایشان‌اند اصل هر خیر و معدن آن، و مأوی و منتهای آن؛ و ایشان‌اند محل نظر حکیم و مقصود از ایجاد این عالم. پس ایشان‌اند اولیای نعم و اسباب وصول آن به سوی تو. و شکر منعم عقلاً و شرعاً واجب است و شکر او ممکن او نیست، مگر با معرفت او. پس معرفت ایشان واجب است و تولای ایشان لازم و برائت از دشمنان ایشان متحتم است... پس توجه به سوی ایشان فریضه است؛ زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان، هیچ مددی و خیری به او نمی‌رسد؛ و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید و پشت کند به ایشان، پس متوجه به شیطان شده است و به خدا پشت کرده است؛ پس استمداد از ظلمت و سجن نموده است

و به طرف هلاکت سیر کرده؛ زیرا که کاملان در جهت علین هستند و دشمنان ایشان در جهت سجین؛ پس دشمنان ایشان هالک و مخلد در آتش اند و دوستان ایشان ناجی و مخلد در بهشت اند؛ زیرا که به واسطه سیر به سوی ایشان، سیر به سوی بهشت می کنند. و فیض صوافی بهشت مخصوص ایشان است و قشور آن به واسطه ایشان به دوستان می رسد. پس بهشت از ایشان استفاده می شود و جهنم از ادبار به ایشان حاصل می شود. پس هر کس شکر ولی نعمت را ننماید، شکر پروردگار را نکرده است؛ چون روایت شده است، هر کس شکر بنده را ننماید، شکر پروردگار را ننموده است. (همان، ص ۶۳)

صفات نجبا و نقباء

نجبا و نقبا در زمینه صفاتشان، تنها با اهل بیت علیهم السلام هم ترازند، نه افراد معمولی؛ چون ایشان همانند ائمه علیهم السلام محل رجوع مردم عادی برای به دست آوردن مسائلشان هستند: ... و چون نفس قدسی، از شعاع ائمه طاهرین است - سلام الله علیهم - و عکس جمال جهان آرای ایشان است، و هر شعاعی تابع منیر است، لامحاله احکام او مانند احکام اهل بیت است - سلام الله علیهم - و به آن نهج در مملکت جسم حکمرانی می کند. پس جمیع صفات و اخلاق صادره از او، مانند صفات اهل بیت خواهد شد - سلام الله علیهم - و آئینه سرتاپانمای ایشان خواهد شد... (همان)

شناخت نجبا و نقبا

در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا شناخت نجبا و نقبا ممکن است یا نه؟ برخی از علمای شیخیه این امکان را منتفی دانسته اند و معتقدند که دسترسی به شخصیت این افراد ممکن نیست؛ مگر اینکه خود معرف شخصیت خود شوند؛ و البته شأن آنان اجل از این است که خود را به دیگر افراد نشان دهند. همچنین از نظر

ایشان، اظهار نجبا و نقبا در زمان غیبت حرام است و علت انحراف علی‌محمد باب سرپیچی از این امر بوده است:

بدانکه حضرات نجبا یا نقبا هرگاه خود را به این وصف ابراز ندهند که هیچ کس نمی‌تواند ایشان را بشناسد؛ چراکه «دانی» نمی‌تواند احاطه به «عالی» پیدا کند. و نجابت و نقابت وصفی نیست در ظاهر خلقت انسان که به آن وصف معلوم شود. و هرگاه که در این زمان ابراز دهند، اگر به مقتضای آن عمل نمایند، پس چه حاصل از ابراز دادن و محض دانستن آنکه فلان کس نجیب است یا نقیب است؛ و حال آنکه تکلیف خود را نسبت به او ندانند و ندانند که با او چگونه باید نشانند. و عرض شد که وصف نقابت و نجابت، سیمایی نیست که در ظاهر خلقت باشد. پس باید که خود را بشناسند و علامات خود را ابراز دهند؛ و چون همه خلق عارف به علوم و رسوم نیستند که او را بشناسند که عالم است یا نه، و عامل به آنچه می‌گوید هست یا نه، زیرا که گفته‌اند که «انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه»، و نجیب نجیب را می‌شناسد و نقیب نقیب را... پس اظهار امر نجبا و نقبا در زمان غیبت حرام است... و از آنچه ذکر شد، معلوم شد برای حکیم با سیاست و تدبیر که ادعاهای این مرد (علی‌محمد شیرازی)، گذشته از بطلان ظاهری او که ذکر شد، از حکمت و تدبیر نیست و اصل همین ادعای او در مثل این زمان، ادل دلیلی است بر بطلان او... و از این جهت، هرگز از سید جلیل و شیخ نبیل، امثال این ادعاها مسموع نیفتاده است و احدی از تلامذه، از ایشان کلامی که رایحه این مقامات از او آید، نشنیده است؛ بلکه هرگاه یکی نسبت به ایشان چیزی می‌گفت و نسبت مقامی به ایشان می‌داد متغیر می‌شدند و منقلب می‌گشتند و او را می‌رانند و انواع بی‌اعتنایی به او می‌فرمودند؛ ولی از بیان ایشان، اصل مقامات نجبا و نقبا را تلامذه حدس‌ها می‌زدند. یکی نسبت نقابت به ایشان می‌داد و یکی نسبت نجابت و یکی نسبت قطیبت؛ و همه آنها حرص و تخمین بود و هیچ یک از آنها متمسک به نصی نبودند. (همان)

بررسی و نقد

رویکرد و ادعای رکن رابع از جهات مختلف قابل نقض و ایراد است؛ هم از این جهت که در میان گرایش‌ها و انشعابات فرقه شیخیه در این باره اختلافات جدی در وجود و ماهیت آن به چشم می‌خورد، و هم اشکالاتی که در هویت معرفتی و مبنایی آن مشهود است. در ادامه به هر دو بعد این اختلافات اشاره خواهد شد.

تضاد در نظر

اعتقاد و عدم اعتقاد به اصل رکن رابع، از مهم‌ترین اختلافات در انشعابات فرق شیخیه است. این امر، دو دیدگاه متضاد و حتی متناقض ایجاد کرده است.

الف) فرقه مخالف: شیخیه آذربایجان به شدت منکر اعتقاد به رکن رابع‌اند و اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت می‌دانند. آنان چنین استدلال می‌کنند که شیخ‌احمد احسایی در ابتدای رساله *حیاة النفس*، و سید کاظم رشتی در *اصول عقاید*، اصول دین را پنج اصل یاد شده می‌دانند و در هیچ یک از کتب و رسایل آن دو، نامی از رکن رابع برده نشده است. (حسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۳)

در خصوص عقاید شیخیه آذربایجان، با وجود تفاوت‌ها و اختلافاتشان در تبیین برخی مسائل، گفتنی است که این گروه از شیخیه در اصول و فروع دین با شیعیان امامی اختلافاتی ندارند و همچون آنها به اصول پنج‌گانه و فروع ده‌گانه دین معتقدند. ایشان همچنین در امر تقلید از مجتهدان، چون دیگر شیعیان عمل می‌کنند و برخلاف شیخیه کرمان که مسلک اخباری دارند، احکام خود را از مراجع شیعه تقلید می‌نمایند. ایشان تنها به دلیل پیروی از آرای فلسفی و کلامی شیخ‌احمد احسایی درباره معاد و معراج نبی اکرم ﷺ و غلو در مقام ائمه، جزو شیخیه شمرده شده‌اند؛ ولی با شیخیه کرمان به شدت مخالف بوده و ردیه‌های متعددی بر آنان نگاشته‌اند. در مباحث اعتقادی نیز در چند امر جزئی با شیعیان اختلاف نظر دارند که نمی‌توان آنها را اموری اساسی و موجب جدایی و ایجاد فرقه دانست.

در حقیقت، می‌توان گفت که شیخیه آذربایجان در میان شیعیان پراکنده شده و از میان رفته‌اند و تنها برخی از طرف‌داران مسلک احقاقی مانده‌اند که البته افراد عادی و عوام آنها، فقط اسم خود را شیخی می‌دانند و در عمل، با دیگر شیعیان فرقی ندارند؛ تنها شاید مباحث اجتماعی و ریاست‌طلبی برخی از خواص ایشان وجه تمایز آنها با شیعیان باشد. (همان، ص ۲۵)

ب) فرقه موافق: شیخیه کرمان، همچون دیگر پیروان فرقه شیخیه، معتقد به نظرات شیخ‌احمد احسائی هستند و در مسائلی همچون (اصول دین، کرمانی، ارشادالعوام، ج ۳، ص ۷۲-۸۱) معاد، (کرمانی، ۱۳۸۸، ص ۴۵) غلو (کرمانی، ارشادالعوام ج ۳، ص ۱۳۷) و رکن رابع (مشکور، ۱۳۷۲، ص ۲۷۰) با امامیه اختلافاتی دارند.

آنها اصول دین را چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند. از همین روی، شیخیه کرمان را «رکنیه» (همان) نیز نامیده‌اند.

ایشان رکن رابع را مهم‌ترین رکن می‌دانند (زکی، ۲۰۰۴م، ص ۲۳۰) و در این زمینه مباحث بسیاری مطرح کرده و کتاب‌هایی نوشته‌اند. اختلاف اساسی شیخیه کرمان با آذربایجان و امامیه، در پذیرش یا نپذیرفتن رکن رابع است. شیخیه باقریه نیز همانند شیخیه کرمانیه، قایل به اصول چهارگانه دین، از جمله رکن رابع‌اند.

اختلاف نظر موافقان

در میان معتقدان به رکن رابع نیز یک‌دستی و همسانی وجود ندارد؛ بلکه اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد که می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد:

گروه نخست: عده‌ای مانند حاج محمد کریم خان، این اصل را با تعبیرات مختلف، همچون تولی و تبری، (کرمانی، رکن رابع، ص ۲۲) معرفت فقیه جامع‌الشرایط و پیروی از آنان، (کرمانی، هدایه الطالبین، ص ۱۶۸) نقبا و نجبا (کرمانی، ارشادالعوام، ج ۱، ص ۲۵) به کار برده‌اند و معرفت آن را «نوعی» (کرمانی، ۱۳۸۶ق، ص ۵۰) می‌دانند. البته برخی منتقدان،

او را متهم کرده‌اند که خود را رکن رابع می‌داند؛ ولی وی در آثار متعدد بر شناخت نوعی تأکید دارد. (همان، ص ۵۹/حسینی، ۱۳۹۰، ص ۶۰)

شیخیه باقریه نیز که خود را پیرو حاج محمد کریم خان می‌داند، قایل به معرفت نوعی رکن رابع است؛ میرزا محمدباقر همدانی، رهبر این گروه، هر جایی که معنای رکن رابع را بیان می‌کند، بی‌درنگ با بیان وحدت ناطق نوعی، نفی انحصار کرده است؛ برای مثال، در بیانی در این خصوص چنین می‌گوید: «معرفت رکن رابع، معرفت راویان اخبار است که هرگز ادعای نیابت خاص نشده است؛ بلکه هر کس صفات لازم را داشت از علما، رکن رابع است؛ هر کس در هر زمان که باشد...» (اصفهانی، بی‌تا، ص ۴۰) این بیان میرزا محمدباقر به معنای لزوم شناخت نوعی علماست، نه شخصی.

گروه دوم: در مقابل، عده‌ای به شناخت شخصی رکن رابع قایل‌اند و با اصطلاح ناطق واحد از آن نام می‌برند. این تفکر منسوب به حاج محمدخان کرمانی است. او همانند مشایخ خود، شناخت رکن رابع را لازم دانسته و قایل است که رکن چهارم، ایمان است؛ (کرمانی، هدایة المسترشدين، ص ۲۵۴) اما در برخی عبارتهای او، تعبیرش درباره این رکن عوض شده است و از فرد اکمل رکن رابع - که آن را ناطق واحد می‌گویند - یاد می‌کند و از این نظریه دفاع می‌نماید. (کرمانی، ۱۳۸۶ق، ص ۲۰۱) وی همچنین در کتاب *وسيلة النجاة* این‌گونه نتیجه می‌گیرد که در میان علما هم عالم واحد است که از صفات یادشده، تو حیران نمی‌شوی و آن را در میان مشایخ (شیخیه) ما می‌بینی. (کرمانی، ۱۳۸۳ق، ص ۲۳۰)

البته وی در برخی دیدگاه‌های خود منکر این ادعا شده است. در این باره می‌توان به پاسخ او به پرسش بعضی از اهالی همدان درباره اینکه اکنون واحد ناطق کیست؟ اشاره کرد. وی می‌گوید: «امروز هم کسی ادعای این مقام (ناطق واحد) را نکرده است؛ ما هم او را نشناخته‌ایم». (کرمانی، مجمع الرسائل، ش ۶، ص ۲۳۵)

نظر متأخران محمدخان کرمانی نیز همان شناخت شخصی رکن رابع است که در این باره می‌توان به رسایل زین‌العابدین خان کرمانی و ابوالقاسم خان ابراهیمی مراجعه کرد. (کرمانی، زین‌العابدین، ۱۳۸۳ق، ص ۱۴۴-۱۷۵ / ابراهیمی، بی‌تا، ص ۱۸۱)

گروه سوم: افزون بر نظرات متفاوت درباره رکن رابع در بین گروه‌های شیخی، دیدگاه دیگری منسوب به علی‌محمد باب شیرازی وجود دارد. وی از اصطلاح رکن رابع، به «باب» تعبیر نموده و ادعا کرده است که خودش باب بین مردم و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. (اشراق خاوری، رساله امر و خلق، ص ۵۵۳)

نقد پایانی

چنان‌که گفته شد، شیخیه مدعی‌اند اصل رکن رابع، نه تنها در اسلام، بلکه در ادیان گذشته بوده است و شیخ‌احمد احسائی را کاشف آن، و دلیل نمایان شدن این اصل را پیشرفت عقل‌ها می‌دانند. در برابر این ادعا، نکاتی قابل طرح است:

۱. تا ظهور فرقه شیخیه، سخنی از شیعه کامل و رکن رابع در میان آثار متقدمان از علمای اسلام نیامده است، و لزوم اعتقاد به این اصل به هر معنا، بدعتی است که مبدع و خاستگاه آن، شیخیه کرمانیه به رهبری حاج‌محمدکریم خان کرمانی است.
۲. در آثار و سخنان شخص شیخ‌احمد احسائی نیز به واژه رکن رابع یا شیعه کامل تصریح نشده است. وی تنها در چند فقره از سخنانش به لزوم وجود فردی در مقام رابط بین امام و خلق اشاره می‌کند. (احسائی، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۱۲۴) البته این تعابیر و مشابه آن از شیخ‌احمد، پایه مباحث رکن رابع قرار گرفت.
۳. گروه‌های شیخی در اصل وجود رکن رابع، اختلاف ریشه‌ای با یکدیگر دارند؛ چنان‌که شیخیه آذربایجان به شدت منکر آن، و پیروان حاج‌محمدکریم کرمانی، اعم از کرمانیه و باقریه، قایل به آن‌اند.

در میان پیروان حاج‌محمدکریم نیز باقریه به شناخت نوعی این اصل اعتقاد دارند؛ و در مقابل آن‌ها، گروه کرمانیه به رهبری محمدخان کرمانی به شناخت شخصی معتقدند. در کنار این گروه‌ها، علی‌محمد پا را فراتر گذاشت و خود را شیعه کامل و نایب خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) معرفی نمود.

۴. استفاده از لفظ نجبا و نقبا به جای واژه رکن رابع در برخی منابع شیخیه دال بر اضطراب و تشویش در این واژه است.

۵. بدترین پیامد این نگرش، پیدایش فرقه بابیت، و در ادامه، بهائیت بوده است. علی محمد باب با سوءاستفاده از این عنوان ساختگی شیخیه، خود را شیعه کامل و رکن رابع نامید و انحرافی تاریخی را آغاز کرد که تاکنون آثار سوء آن، نه تنها در ایران و عالم اسلام، بلکه در سراسر جهان دیده می شود.

نتیجه

در این پژوهش به دست آمد که خاستگاه رکن رابع را - به هر معنایی لحاظ شود - باید در گروه های شیخیه و به صورت خاص شیخیه کرمان و شخص حاج محمد کریم خان جست و جو نمود.

رکن رابع، یعنی وجود مردی کامل از همه جهات، در هر دوره ضروری است. او عالم به همه علوم و متصرف در عالم هستی، و واسطه فیض بین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مردم است. وی مرجع تمام مخلوقات در تمام مراتب خواهد بود.

در برخی منابع شیخیه، به جای واژه رکن رابع، از لفظ نجبا و نقبا استفاده شده است که در حقیقت از نظر ماهوی، تفاوتی با هم ندارند و در هر دو، یک معنا مراد است. شیخیه تا جایی این مسئله را بالا بردند که مدعی اند این اصل در ادیان گذشته بوده و شیخ احمد احسائی کاشف آن است.

در نقد این اصل ساختگی، افزون بر ایرادهای اساسی ماهوی و معرفتی می توان به اختلافات اساسی در انشعابات شیخیه در این زمینه اشاره کرد؛ تا جایی که به تضاد و حتی تناقض می انجامد.

بالاترین پیامد منفی این بدعت، ادعای علی محمد باب است که با سوءاستفاده از این عنوان ساختگی، خود را شیعه کامل، رکن رابع و نماینده امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نامید و انحرافی تاریخی را آغاز کرد که تاکنون آثار سوء آن، نه تنها در ایران و عالم اسلام، بلکه در سراسر جهان دیده می شود.

منابع

۱. ابراهیمی، ابوالقاسم‌خان، فلسفیه، کرمان، چاپخانه سعادت، رم، بی‌تا.
۲. _____، فهرست کتب مشایخ، ج دوم، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۲۳۴ق.
۳. احسائی شیخ‌احمد، شرح الزيارة الکبیره، ج ۳ و ۴، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۵.
۴. _____، شرح جامعه کبیره، بیروت، دارالمفید، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.
۵. احقاقی، عبدالرسول، حقایق الشیعه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۶. احقاقی، میرزاموسی، احقاق الحق و ابطال الباطل، ترجمه محمد عیدی خسروشاهی، تهران، روشن ضمیر، ۱۳۸۵.
۷. اسکوئی، میرزاموسی، احقاق الحق (در رد اتهام و رفع ابهام)، تهران، روشن ضمیر، ۱۳۸۵.
۸. اشراق خاوری، عبدالحمید، رساله امر و خلق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع.
۹. اصفهانی، میرزامحمدباقر، الفعل الحاضر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۰. حسنی، محسن، رکن رابع نزد گروه‌های شیخیه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰.
۱۱. خدائی، احمد، تحلیلی بر تاریخ و عقاید فرقه شیخیه، ج دوم، قم، امیرالعلم، ۱۳۸۲.
۱۲. رشتی، سیدکاظم، شرح قصیده، ایران، بی‌نا، ۱۲۷۱ق.
۱۳. رضائزاد، عزالدین، «از شیخی‌گری تا بابی‌گری»، انتظار موعود، ش ۵، تابستان و پاییز ۱۳۸۲.
۱۴. زکی، محمد، مدرسه الشیخیه، بیروت، دارالمحجة البيضاء، دارالرسول الاکرم، ۲۰۰۴م.
۱۵. طبری، عمادالدین، بشاره المصطفی، قم، نهاوندی، ۱۳۸۷.
۱۶. العشوان، عبدالله، «رکن رابع»، برگرفته از: اسکوئی، میرزاموسی، احقاق الحق، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۷. قزوینی، سیدمهدی، بوارالغالین، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. کربن، هانری، مکتب شیخی، ترجمه فریدون بهمن‌یار، تهران، تابان، ۱۳۴۶/۱۹۶۷م.
۱۹. کرمانی، زین‌العابدین‌خان، رساله سؤالات احمدی، کرمان، چاپخانه سعادت، رم، ۳۸۳ق.
۲۰. کرمانی، محمدخان، موعظه در عقاید شیخیه، کرمان، چاپخانه سعادت، رم، ۱۳۸۸ق.
۲۱. _____، وسیله النجاه، کرمان، چاپخانه سعادت، رم، ۱۳۸۳ق.
۲۲. _____، رساله رکن رابع، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۶۸ق.
۲۳. _____، هدایة الطالبین، ج سوم، کرمان، چاپخانه سعادت، بی‌تا.
۲۴. _____، رجوم الشیاطین، ترجمه ابوالقاسم کرمانی، رم، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۱.
۲۵. _____، رساله رکن رابع، کرمان، چاپخانه سعادت، بی‌تا.
۲۶. _____، رساله اسحاقیه، کرمان، چاپخانه سعادت، رم، ۱۳۸۶ق.
۲۷. _____، رساله در جواب نظام العلماء، کرمان، چاپخانه سعادت، رم، ۱۳۸۶ق.
۲۸. _____، هدایة الطالبین، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۸۰ق.
۲۹. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، ج دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.